

اخلاق نقد و فرهنگ نقادی

چکیده: نقد، لازمه رشد و بالندگی دانش است و گرچه این نکته بدیهی می‌نماید، به دلیل آنکه هنوز این باور نهادینه نشده است، عملاً نقد فراموش شده و از کارکرد اصلی خود بازمانده و یا به تعریف و تمجید بدل شده است. نویسنده در این مقاله می‌کوشد با بازخوانی ادبیات انتقادی در فرهنگ اسلامی، پرونده این بحث را باز بگشاید. برای این کار نوشته خود را در هفت پاره سامان داده است: نخست به جایگاه نقد از منظری دیگر نگریسته است. آن‌گاه به تعریف آن پرداخته، بر آن است آن را از تعاریف شخصی مجزا سازد. در سومین پاره به معرفی و نقد برخی از باورها و کلیشه‌های رایج درباره نقد می‌پردازد. در چهارمین بخش از شیوه‌های رایج و ناسالم برخورد با ناقدان سخن می‌رود و برخی از آنها معرفی می‌گردد. پاره بعدی به باز نمودن برخی شیوه‌های ناسالم منتقدان اختصاص دارد. در ششمین بخش ده نکته بنیادی درباره ماهیت، کارکرد و نقش نیت در نقد آمده است. هفتمین و فرجامین قسمت، اخلاق نقد را بر می‌رسد و به برخی از آنها اشاره می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نقد، فرهنگ انتقادی، اخلاق نقد، اخلاق نگارش.

درآمد

بارها خواننده و شنیده‌ایم که نقد لازمه‌ی بالندگی و شکوفایی دانش و حیات سالم اجتماعی است و نویسندگان بزرگ، دیگران را به نقد آثار خویش دعوت می‌کرده‌اند و به استقبال نقد این و آن می‌رفته‌اند. حتی این سخن معروف را بر جلد برخی از کتاب‌ها دیده‌ایم که «ان حياة العلم بالنقد و الرد». با این همه به نظر می‌رسد که هنوز تا نهادینه شدن نقد و فرهنگ نقادی در عرصه‌های گوناگون از جمله نگارش، راه درازی در پیش است؛ زیرا موانع متعددی راه شکوفایی فرهنگ نقد را بسته‌اند و ضرورت نقد چندان پذیرفته نیست. درباره‌ی مفهوم نقد، اجماعی دیده نمی‌شود. کلیشه‌های گوناگونی عملاً نقد را از حیز انتفاع ساقط ساخته‌اند. عکس‌العمل‌های شدید و گاه سخت ضد اخلاقی ناقدان را از ادامه‌ی مسیر باز می‌دارد، اصول روشنی برای به کارگیری نقد در عرصه‌های مختلف دیده نمی‌شود و سرانجام در نقد آرا و افکار دیگران گاه ناقدان، اصول اخلاقی را فراموش می‌کنند و نقد را به ابزاری برای تصفیه حساب‌های شخصی و مانند آن بدل می‌سازند. در این نوشته به اختصار به این مسائل اشاره‌ای گذرا می‌شود و درباره‌ی چند و چون آن سخن می‌گوییم.

۱. ضرورت نقد

به نظر می‌رسد که درباره‌ی اصل نقد و ضرورت آن سخنی نباشد، با این حال چنین نیست و عملاً بسیاری کسان با یکی دانستن نقد و تخریب، بر لزوم آن خط بطلان می‌کشند. اگر کسی واقعاً به ضرورت نقد باور داشته باشد، کمترین موضع دفاعی را در قبال نقد خواهد داشت، لیکن بازتاب تند کسانی که آثارشان نقد می‌شود، گواه صادقی است بر اینکه هنوز بر ضرورت این مطلب وقوف نداریم.

در ضرورت نقد همین بس که بدانیم آثار بزرگ و اندیشه‌های جدی و ماندگار تاریخ، محصول نقد بوده است. برای مثال کافی است نگاهی به تاریخ مسائل فلسفه اسلامی داشته باشیم تا دریابیم که چگونه نقد بی‌رحمانه‌ی متکلمان منتقد فلسفه به رشد فلسفه یاری رساند.

شهید مطهری بر این تأثیر در آثار مختلف خود تأکید فراوان دارد و نشان می‌دهد که

چسان متکلمان که سر سازش با فلسفه نداشتند، با نقدهای پایدار خود در شکوفایی آن نقشی اساسی ایفا کردند. گفتنی است که از نظر ایشان حتی نقدهای نادرست متکلمان نیز به فیلسوفان کمک کرد تا به تنقیح مسائل بپردازند:

ما مکرر گفته ایم که ناخن‌هایی که متکلمین به فلاسفه و سخنان ایشان زده‌اند، بسیار مفید واقع شده، یعنی مباحث را پیش برده؛ اگر چه حرف خودشان هم حرف صحیحی نبوده، ولی سبب حرف‌های خوب فلاسفه شده‌اند.^۱

باز به گفته ایشان:

متکلمین در فلسفه اسلامی خیلی اثر کردند. اما نه به این نحو که توانستند قسمتی از مدعاهای خود را به فلاسفه بقبولانند، بلکه به این نحو که فلاسفه را همیشه به مبارزه می‌طلبیدند و به گفته‌های آنان ناخن می‌زدند و تشکیک و انتقاد می‌کردند و احياناً بن‌بست‌هایی برای فلاسفه ایجاد می‌کردند. این ناخن‌زدن‌ها و تشکیک‌ها فلاسفه را وادار به عکس‌العمل و ابتکار و جست‌وجوی راه حل برای اشکالات متکلمین می‌کرد.^۲

متکلمان هم در اصول موضوعه فلاسفه تشکیک می‌کردند و هم مسائل تازه‌ای به میان می‌کشیدند. از باب نمونه مسئله «علیت» را که زیر بنای تفکر فلسفی است، به چالش گرفتند،^۳ و پیش‌تاز بحث علت نیاز ممکن به علت،^۴ مسئله مساوقت وجود با شیئیت،^۵ مسئله زیادت وجود بر ماهیت^۶ و مسئله اعاده معدوم،^۷ بودند. حتی مسئله اصالت وجود که محور فلسفه صدرایی به شمار می‌رود، به گفته شهید مطهری دو منبع دارد: یکی سخنان عرفا و دیگری مناقشات متکلمین.^۸ فخر رازی نیز با نقدها و تردیدهای متنوع خود به رشد دانش در جهان اسلام یاری رساند.^۹

این حکم مخصوص فلسفه نیست، همه علوم اسلامی به نوعی زیر منت نقد ناقدان منصف یا مغرض بوده است. کتاب معروف مفضل که تقریرات امام صادق (ع) است، نتیجه نقدهای زندیق معروف ابن ابی العوجاء است. همچنین کتاب‌های ماندگار درباره نبوت از متکلمان، پاسخی است به نقدهای کسانی که اساس نبوت را قبول نداشتند.^{۱۰}

نگاهی به فرهنگ کتابت و نگارش در پنجاه ساله اخیر این مسئله را روشن‌تر می‌سازد. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی، محصول نقدهای ماتریالیست‌هایی چون دکتر تقی‌ارانی بر فلسفه الهی بود. کتاب‌هایی مانند اسلام و

مالکیت، اسلام و حقوق زن و اسلام و حقوق بشر، عمدتاً پاسخی است به نقدهایی که در این زمینه متوجه اسلام و مسلمانان شده است. برای مثال کتاب نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری پاسخ مفصلی است به نقدهایی که یک قاضی دادگستری درباره برخی مواد قانون مدنی نوشته بود.

منظومه سرزمین بی حاصل (The wasteland) سروده توماس. اس. الیوت. (۱۸۸۸-۱۹۶۵)، که یکی از شاهکارهای مسلم ادبی قرن بیستم است و جایزه نوبل ادبی را نصیب سراینده خود کرده است، رهین منت نقدهای نیرومند عزرا پاوند منتقد ادبی انگلیسی است.^{۱۱} کتاب پژوهش‌های فلسفی لودویگ ویتگنشتاین، که از آثار تاثیرگذار قرن بیستم بوده و فراتر از حوزه فلسفه عمل کرده است، نتیجه نقدهای بی‌امان دوستان ویتگنشتاین به شمار می‌رود. وی در این کتاب آرای پیشین خود را درباره نقش تصویری زبان که در کتاب رساله منطقی - فلسفی پیش کشیده بود، سرسختانه نقد می‌کند و آن را محصول نقدهای دوستانش می‌شمارد. به گفته وی:

از زمانی که، از شانزده سال پیش، دوباره ذهنم مشغول فلسفه شده است، ناچار در آنچه در کتاب نخست نوشته‌ام اشتباه‌های فاحشی را تشخیص داده‌ام. انتقادهایی که فرانک رمزی به اندیشه‌های من وارد ساخت و در گفت‌وگوهایی متعدد در دو سال آخر زندگیش با او درباره آنها بحث کرده‌ام، به من در فهم این اشتباه‌ها - به میزانی که خودم چندان نمی‌توانم ارزیابی کنم - کمک کرد. حتی بیش از این انتقاد همیشه مطمئن و نیرومند، مدیون انتقادی هستم که یکی از آموزگاران این دانشگاه، سرافا، سال‌ها لاینقطع روی اندیشه‌های من اعمال کرد.^{۱۲}

به همان نسبتی که انتقاد برای رشد و پیشرفت فرد ضروری است، ستایش این و آن مانع رشد و مایه تخریب می‌شود. نیکلای آستروفسکی در نامه‌ای که به شولوخف - برنده جایزه نوبل - نوشته است، این مسئله را خوب نشان می‌دهد. او می‌خواهد دست‌نوشته داستان خود را برای شولوخف بفرستد، مشروط بر آنکه وی منتقدانه و بی‌رحمانه اثرش را نقد کند و ضعف‌های آن را صادقانه نشان دهد:

صادقانه برایم بگویی، اگر خوشت نیامد کوسه و ریش پهن نمی‌شود. بگذار برود گم شود. اگر بنویسی «چرند» کافی است دیگر... دوستان، دوستان ما از آزدن احساسات یک آدم هراسانند. و این سخت زشت است. ستایش تنها

مخرب آدمی است. حتی شخصیت‌های قوی اگر بی حساب از جانب مردم ستوده شوند، آماده گمراه شدن اند. دوستان واقعی باید حقیقت را بگویند، حتی اگر دردناک باشد.^{۱۳}

بدین ترتیب، ضرورت نقد مترتب بر ضرورت نگارش و نوشتن است. اگر کسی نوشتن را جدی بگیرد، ناگزیر باید نقد را نیز ضروری بداند. کسانی با توجه به این مسئله پس از نگارش اثری خواستار نقد آن می‌شده‌اند. یکی از این کسان ملا محمد مهدی نراقی است که پس از نوشتن جامع السعادات از ملا محمد حسن قزوینی می‌خواهد سره از ناسره این کتاب را به دقت بازنماید:

ان انظر فيه بعين النقد و الانتخاب و تمييز القشر من اللباب و التبر من التراب و الباطل من الصواب.^{۱۴}

همچنان می‌توان در باره ضرورت نقد سخن گفت، لیکن نگارنده در جای دیگر به تفصیل این مسئله را باز نموده است.^{۱۵}

۲. مفهوم نقد

با آنکه بیش از هزار است که تعبیر «نقد» دربارهٔ مکتوبات شعری و نثری به کار می‌رود و این اصطلاح به اندازهٔ «کتاب» کاربرد دارد و این یک یادآور آن است، همچنان دربارهٔ معنا و مراد آن اتفاق نظری حاصل نشده است. این دشواری به دلیل پیچیدگی مفهوم نقد نیست، بلکه عمدتاً برخاسته از بار عاطفی منفی است که این مفهوم دارد. در نتیجه برای گریز از آن یا کمرنگ ساختنش در این مفهوم دستکاری می‌شود و آنچه باقی می‌ماند، چیزی است در حد «شیر بی یال و دم و اشکم» مولانا که خدا هم نیافریده است. برخی از این تلاش‌ها معطوف به ارائه تعریف خاصی از نقد است که در آن خرده‌گیری نباشد. برخی می‌کوشند تا مفهوم نقد را از انتقاد جدا کنند. پاره‌ای در پی آند تا با افزودن قیود خاصی به مفهوم نقد، به آن معنایی تازه ببخشند. غافل از آنکه به جای این قبیل کوشش‌ها و ذوق‌ورزی‌های شخصی باید مفهوم نقد را از دل کاربرد واژگانی و فرهنگی آن یافت. با غور در واژه‌نامه‌ها، دیوان‌های شعر و آثار منثور و کاربرد متنوع این اصطلاح می‌توان معنای آن را به نیکی به دست آورد و آن را جایگزین معنای شخصی نمود. از میان معنای گوناگون نقد که در جای دیگر به استناد منابع مکتوب به تفصیل آورده‌ام،^{۱۶} آنچه

امروزه در حوزه نگارش به کار می‌رود، عبارت است از «داوری خرده‌گیرانه درباره اثری». ^{۱۷} ندیده گرفتن این مسئله موجب آن شده است تا عملاً نقد به تعریف و تمجید، مدح و نان به یک‌دیگر قرض دادن به کار گرفته شود و در نهایت این کار به بی‌رونی فرهنگ نقادی و تئکی آثار علمی بینجامد.

۳. باورهای رایج

باورهای رایج و جا افتاده‌ای درباره نقد وجود دارد که در مجموع به جای تقویت فرهنگ نقد و بسترسازی برای نگارش درست و اصیل، به پزردگی آن انجامیده است. یکی از این باورها آن است که نقد باید همراه با راهنمایی و ارائه مسیر باشد. از این منظر کسی حق نقد اثری را دارد که بتواند راهی نشان دهد که بتوان نقائص آن را بر طرف ساخت. این باور بر این اصل اثبات نشده استوار است که نقد اثر ملازم است با راهنمایی و کوشش در جهت بهبود آن. حال آنکه منطقی نمی‌توان چنین انتظاری را از ناقد داشت. چه بسا ظرفیت ذهنی و قوای فکری و علمی کسی در حدی نباشد که بتواند راه حل مشکلی را نشان دهد، اما توانایی دیدن اصل مشکل را داشته باشد. به تعبیر دیگر می‌توان نقد را به دو مهارت خاص تحلیل کرد: یکی یافتن نقص و دیگری ارائه راه حل. هنگامی که متنی را منتقدانه می‌خوانم، از من دو انتظار می‌رود: یکی آنکه کاستی متن را نشان دهم و دیگری آنکه در جهت بر طرف ساختن آن بکوشم. اگر این هر دو مهارت را داشته باشم که چه بهتر، لیکن ناتوانی در داشتن مهارت دوم منطقیاً به معنای آن نیست که پس مهارت اول وجود ندارد یا نباید به کار گرفته شود. بنابراین اگر کسی کتابی را نقد کرد، نمی‌توان در پاسخ به او گفت: «گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن.»

باور رایج دیگری که در عرصه نقد وجود دارد آن است که ناقد هر فنی باید متخصص آن فن باشد و کسی که واجد مرتبه علمی خاصی نیست، حق نقد ندارد. این نقد به ظاهر موجه در عمل می‌تواند اصل نقد را نابود سازد. اگر منظور از این باور آن است کسانی که توانایی علمی لازم را ندارند، اخلاقاً نباید در حوزه‌ای که نیازمند تخصص است وارد شوند و به نقد و داوری پردازند، این سخن درستی است و کسی که بدون توشه علمی لازم و آگاهی کافی درباره مطالبی داوری می‌کند هم از نظر علمی و اجتماعی خود را مضحکه همگان می‌سازد و هم از نظر اخلاقی عملی ردیالانه مرتکب شده است. گوش و زبان و

چشم و همهٔ اندام‌های انسانی مسئولیت خاص خود را دارند.^{۱۸} بنابراین این نکته از اصول اولیه اخلاق اسلامی است که داوری و اظهار نظر در هر موردی باید مسبوق به علم و آگاهی باشد.

اما اگر مقصود آن باشد که در صورتی که ناقد غیر متخصصی بر کتابی نقدی وارد ساخت، نویسندهٔ آن کتاب اخلاقاً مجاز است که توجهی به آن نقد نکند، این سخن خطا است و غالباً هنگامی که بحث تخصص به میان کشیده می‌شود، مقصود این یک است. از این منظر تکیه بر مسئلهٔ تخصص، حربه‌ای است برای بیرون راندن ناقد از گود و خاموش ساختن او. برای مثال فردی بی‌خبر از نکات صفحه‌آرایی و چاپ، با دیدن صفحات کتابی که کج یا کمرنگ چاپ شده است، می‌گوید این صفحات چنین و چنان است. در اینجا آیا ناشر یا نویسنده می‌توانند به دلیل اینکه وی از اصول چاپ بی‌خبر است، وی را از اظهار نظر باز دارند و به او بگویند که چون تخصصی در این زمینه ندارد، پس حق داوری، نقد و اظهار نظر را نیز ندارد؟ در اینجا لازم است دو نکته را از یکدیگر جدا نماییم: یکی مسئولیت اخلاقی ناقد است و دیگری عکس‌العمل اخلاقی شخص مورد نقد.

اخلاقاً هیچ کس حق ندارد دربارهٔ مطلبی که نمی‌داند داوری کند. در این نکته تردیدی نیست که هر کس می‌خواهد دربارهٔ مسئله‌ای نظر دهد باید دانش لازم را کسب کند و با اظهارات جاهلانه، خود را مضحکه نسازد. این مطلب ناظر به مسئولیت اخلاقی ناقد است. اما نکتهٔ دیگر ناظر به مسئولیت اخلاقی شخص مورد نقد است. به این معنا که آیا وی اخلاقاً مجاز است نقد ناقدی را که در آن حوزه تخصص لازم را ندارد، تنها - و تنها - با استناد به همین نکته، رد کند و از پذیرش آن تن‌زند و حتی او را از اظهار نظر باز دارد و بگوید که او حق نقد ندارد؟

کسانی بر این باورند که نقد انحصاراً و اختصاصاً در اختیار افراد خاصی است که صلاحیت‌های علمی معینی را کسب کرده باشند. به گزارش شمس قیس رازی، بیشتر شاعران بر این باورند که تنها شاعران توانا، از عهدهٔ نقد شعر بر می‌آیند و کسی که خود شعری خوب نتواند بسراید، توان نقد شعر را نیز ندارد.^{۱۹} امروزه نیز کم و بیش این باور در میان کسانی وجود دارد. برای مثال ادعا می‌شود تنها کسی از عهده نقد داستانی بر می‌آید که خود داستان‌نویس باشد و تنها کسی می‌تواند عیب یک نقشهٔ ساختمانی را نشان دهد که خود طراح باشد و مانند آن. این باور موجب شده است که غالباً به ناقدان به دلیل

نداشتن تخصص در زمینه‌ای حمله کنند و آنان را از اظهار نظر باز دارند. در نتیجه، این کلیشه رایج پدیدار شده است که ناقد باید حتماً در حوزه مورد نقد تخصص داشته باشد و به همین دلیل اشخاصی که مورد نقد ناقدانی واقع شده‌اند که متخصص آن حوزه نبوده‌اند، منکوب شده‌اند. اگر بپذیریم که تنها و تنها متخصصان هر رشته‌ای در باب آن رشته می‌توانند نظر دهند، با سه مشکل اصلی روبه‌رو خواهیم شد: ۱. احراز تخصص؛ ۲. مسئله گفت و گو؛ ۳. دلیل.

نخستین مشکل ما در اینجا مسئله احراز تخصص و صلاحیت علمی است؛ زیرا طبیعتاً هر شخصی که مورد نقد واقع می‌شود، می‌تواند ادعا کند که ناقد او صلاحیت علمی ندارد. برای مثال کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) که کار خودش را علمی و تخصصی می‌خواند، مدعی بود که از هر نقد علمی استقبال می‌کند.^{۲۰} اما پیشاپیش نیز خود نقد علمی را به گونه‌ای که می‌خواست تعریف کرده بود و ناقدان خود را به دلیل آنکه فاقد آن شرط بودند، بی صلاحیت می‌دانست. اگر هنجاری شکل بگیرد که طبق آن تنها پزشکان در مورد مسائل پزشکی حق اظهار نظر و نقد و بررسی را داشته باشند، در نتیجه به سادگی می‌توان غیر پزشکان را از دایره صلاحیت نقد بیرون کرد. در نتیجه همان طور که هیچ کس بدون مجوز نظام پزشکی حق تأسیس مطب را ندارد، هیچ کس بدون داشتن صلاحیت علمی که از طریق مدارک معتبر تأیید شده باشد، حق اظهار نظر در امور پزشکی را نخواهد داشت. به همین ترتیب، درباره مسائل مهندسی، تنها مهندسان عضو انجمن مهندسان حق نقد را خواهند داشت و در مسائل ادبی تنها اعضای انجمن ادبی کشور و درباره نویسندگی تنها اعضای انجمن نویسندگان، صلاحیت نقد را خواهند داشت. اینجا است که مشکل دوم پدیدار می‌شود؛ یعنی معضل گفت و گو.

مشکلی که پدید می‌آید آن است که در جامعه گروه‌های تخصصی متعددی پدید خواهند آمد و هر گروه تنها به اعضای خود اجازه داوری و نقد در حوزه تخصصی خود را خواهد داد. نتیجه این اقدام آن است که همان طور که یک نویسنده ادبی حق نقد یک پزشک را ندارد - زیرا از پزشکی چیزی نمی‌داند و تخصص لازم را ندارد - پزشک نیز متقابلاً نمی‌تواند درباره اثر آن ادیب نظر دهد و یا آن را نقد کند. اگر این نتیجه را بپذیریم، دیگر راه گفت و گو بر گروه‌های تخصصی مختلف بسته خواهد شد؛ زیرا هر کاری نیازمند گونه‌ای تخصص است و جامعه سرشار از کارهای تخصصی است و

هیچ کس نمی تواند در امور گوناگون تخصص پیدا کند. لذا هر کسی تنها صلاحیت نقد را در حوزه ای بسیار محدود خواهد داشت.

از این دو مشکل که بگذریم، مشکل اصلی آن است که دلیلی منطقی بر اینکه تنها نقد افراد متخصص شنیدنی است، وجود ندارد. برای اینکه بفهمم غذایی - که با زحمت و هنرمندی یک آشپز حرفه ای فراهم آمده - شور است یا بی نمک، لازم نیست که حتماً اصول آشپزی را بلد باشم، کافی است ذائقه ام درست کار کند. به گفته منسوب به جرج برنارد شو - نویسنده و طنز نویس انگلیسی - «من نمی توانم تخم بگذارم، اما بهتر از هر مرغی درباره املت می توانم داوری کنم.» ممکن است کسی سال های فراوانی روی پروژه ای کار کند و نتیجه آن را به صورت یک خودرو پیشرفته تولید کند؛ اما مصرف کننده ای که از اصول مکانیک هیچ اطلاعی ندارد، به مجرد نشستن پشت فرمان متوجه نقصی در آن می گردد و فوراً آن را ابراز می کند. وی ممکن است حتی یک پیچ را نتواند بسازد، اما قدرت دیدن عیب های پیچیده را داشته باشد. اساساً هیچ ملازمه ای منطقی میان تخصص و توان ایجاد چیزی یا آفرینش اثری با نقد آن وجود ندارد. پاره ای کسان ذهن ترکیبی دارند؛ پاره ای دیگر ذهن تحلیلی. کسانی که ذهن ترکیبی دارند، خلاقیتشان متوجه آفرینش است، اما کسانی که دارای ذهن تحلیلی هستند، بیشتر توان تجزیه و تحلیل و نقد را دارند. کسی مانند فخر رازی توان ساختن یک سیستم فلسفی منسجمی نداشت، اما چه بسا بهتر از فلاسفه ای که نظام فلسفی می پرداختند، می توانست عیب های یک سیستم یا استدلال فلسفی را نشان دهد.

خلاصه آنکه ما به جای تکیه بر صلاحیت یا عدم صلاحیت ناقد، نظر خود را بر خود نقد و درستی یا نادرستی آن متمرکز کنیم. این نظر مثبتی بر دو آموزه اخلاقی بزرگ قرآن مجید است. در مرحله اول همه باید مستند و استوار سخن بگویند، پس هر کس اخلاقاً موظف است که نادانسته و بدون داشتن صلاحیت لازم در اموری که خارج از حوزه صلاحیت او است، اظهار نظر نکند. اما پس از آنکه سخنی با هر انگیزه و از سوی هر کسی صادر شد، مؤمنان باید بی توجه به مصدر سخن به ارزیابی آن سخن بپردازند و سره را از ناسره جدا کنند. فرمان خداوند متعال در مرحله نخست به همگان چنین است:

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً؛^{۲۱}

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و سخن درست بگویید.

اما در مرحله دوم به گفته خداوند متعال، آن بندگانی مشمول بشارت حق تعالی قرار می‌گیرند که هم و غمشان تشخیص صحیح از سقیم و برگزیدن سخن صحیح است و بس:

فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه. اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولوا الالباب؛^{۲۲}

پس پندگان مرا بشارت ده؛ آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند. ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند.

چنین کسانی هدایت یافته الهی هستند؛ زیرا آن قدر تواضع دارند که دل مشغولی به شخصیت گوینده، آنان را از حقیقت جویی و تسلیم در برابر حق باز ندارد. همچنین آن قدر خردمند هستند که احتمال سخن درست را از هر کسی بدهند و می‌دانند که حقیقت از تعامل میان سخنان گوناگون زاده می‌شود و تنها از رویارویی سخنان حق و باطل است که هم حق شناخته‌تر می‌شود و هم باطل بی‌رنگ‌تر می‌گردد. لذا این آموزه امام همام علی بن ابی طالب را همواره آویزه گوش خود ساخته‌اند که فرمان می‌داد: «اندیشه‌های گوناگون را به مصاف یکدیگر ببرید تا صواب و حقیقت زاده شود.»^{۲۳} آنان نیک می‌دانند که زندگی و شکوفایی دانش و رشد معرفت بشر، محصول نقد و خورده‌گیری بوده و همه نقدها نیز از سوی متخصصان نبوده است. چه بسا در مواردی به نام تخصص، دانشمندان در برابر نظریه‌های علمی جدید سرسختانه مقاومت می‌کرده‌اند، مانند مقاومت‌های اولیه در برابر نظریه نسبیت آینشتاین.^{۲۴} سعدی پس از نقل داستان چهارصد تیرانداز که همگی در زدن هدفی خطا کردند و کودکی ناخواسته و نادانسته به هدف زد، این نکته منطقی را بیان می‌کند:

که بود کز حکیم روشن‌رای

بر نیاید درست‌تدبیری

گاه باشد که کودکی نادان

به غلط بر هدف زند تیری^{۲۵}

از سخن فوق نمی‌توان و نباید نتیجه گرفت که تخصص و عدم تخصص یکسان است و عالم و جاهل یکی است. نه چنین هدفی مورد نظر است و نه چنین ادعایی قابل دفاع؛ بلکه مقصود، توجه دادن به این نکته است که حق و حقیقت ممکن است درست در جایی باشد که انتظارش را نداریم. به گفته مولای متقیان: فان اکثر الحق فیما تنكرون؛^{۲۶} بیشتر حق در چیزی است که منکر آنید. عالم کسی است که شعار «به گفته بنگر، نه به

گوینده» را آویزه گوش خود و راهنمای اندیشه‌اش قرار دهد. اگر کسی چنین کند دیگر دغدغه این را که ناقد متخصص است یا عامی نخواهد داشت. فقط در پی آن است که ببیند، این سخن حق است یا باطل. این مسئله با تفصیل بیشتر و با اشاره به نقض و ابرام‌هایی که درباره آن شده است، در جای دیگری آمده است.^{۲۷}

۴. شیوه‌های ناسالم برخورد با ناقدان

باورهایی از این دست موجب شده است تا فرهنگ سالم و نیرومندی در عرصه نقد پدیدار نشود و برخی اهل قلم در مقابل منتقدان خود از شیوه‌های غیر اخلاقی سود بجویند و به جای بهره گرفتن از آرائشان و ورود به یک گفت‌وگوی انتقادی ثمربخش، عملاً به تضعیف ناقدان و در درازمدت خودشان بکوشند. مجموع این شیوه‌ها را نمی‌توان در اینجا بر شمرد و چه بسا قابل احصا نیز نباشد، اما مهم‌ترین آنها عبارتند از: انگیزه‌خوانی ناقد؛ نقد متقابل؛ تحقیر ناقد؛ بازخواست اخلاقی.

۴-۱ انگیزه‌خوانی ناقد

برخی از ما عادت کرده‌ایم که اگر کسی نقدی بر مقاله یا کتاب ما نوشت، به جای توجه به «مدعا» سراغ «مدعی» برویم و بکوشیم علت اقدام به چنین کاری را دریابیم. مفروض کسانی که این کار را می‌کنند آن است که کسی اقدام به نقد من نمی‌کند مگر آنکه با من خصومتی داشته باشد و یا این کارش بخشی از یک توطئه گسترده‌تر است. با این فرض است که در پاسخ نقدها غالباً شاهد تصریحات یا اشارات ضمنی درباره عقده‌های شخصی ناقد، یا وابستگی سیاسی او یا شهرت طلبی و مانند آن هستیم. در مقاله «پاسخ دندان شکن» این مطلب با نثری طنزآلود چنین بیان شده است:

چون بسیاری از خوانندگانی که پاسخ شما را می‌خوانند... بیش از آنکه بخواهند از درستی و نادرستی نظر نقدنویس مطمئن شوند، می‌خواهند ببینند به چه «انگیزه» ای بر اثر شما نقد نوشته است، پس شما هم این گونه خوانندگان را ناامید نکنید، اما مبادا در افشای این انگیزه‌ها بیش از اندازه صراحت به خرج بدهید. خواننده باید از اشارات مبهم شما چنین دستگیرش بشود که این نقد جزئی از یک توطئه بزرگ است که به دلایلی نمی‌خواهید وارد بیان جزئیات آن بشوید. به خصوص اشاره به

برخی از خصوصیات شخصی نویسنده را فراموش نکنید. عبارتی چون «اگر کسی در درس یکی از استادان نمره قبولی نگرفت، دلیل نمی‌شود که قلم بردارد و بخواهد انتقامجش را از شاگردان و دوستان آن استاد بزرگ بگیرد...» بسیار مفید است.^{۲۸}

کسانی که به این شیوه عادت کرده‌اند، همواره انگیزه‌های آماده و دم‌دستی دارند تا بی‌دریغ آنها را نثار این و آن کنند. کارشناس، مدعی و داور این انگیزه‌ها نیز همواره خودشان هستند.

انگیزه‌خوانی ناقد و بی‌توجهی به اصل نقد در فرهنگ ما چنان گسترده است که این سخن که نزدیک به شصت سال قبل بیان شده است، گویی هنوز مرکبش خشک نشده است: گوش هیچ‌کس به شنیدن انتقاد عادت ندارد. هیچ نویسنده‌ای، از پیر و جوان، گمان نمی‌کند که ممکن است در آثار او عیب یا نقصی باشد و اگر هست، کسی در اظهار آن قصد آزار و دشمنی نداشته باشد. هر قدر در عظمت کتابی مبالغه کنید و فصولی در مدح و تحسین آن بپردازید، همین که یک نکته کوچک بر آن گرفتید، نویسنده بزرگوار می‌رنجد و در خیابان روی از شما برمی‌تابد و شما را حسود و بدجنس می‌شمارد.^{۲۹}

کسانی که از این شیوه استفاده می‌کنند، نادانسته دست به مغالطه می‌زنند، و استدلالی برای خود درست می‌کنند و صغرا و کبرایی از این دست می‌چینند: زید از من انتقاد کرده است. اما زید انگیزه‌های بدخواهانه‌ای دارد و هر کس چنین انگیزه‌هایی داشته باشد، انتقادش را نباید پذیرفت. پس انتقاد زید ناپذیرفتنی است.

ابو العالی معری، این نظر‌گاه را چنین منعکس می‌کند: «حسود سخن‌گمراه کننده‌ای به زبان آورد و همه سخنان حسودان، یاوه است.»^{۳۰} حال آنکه به فرموده امام علی (ع) این بدبینی نشانه ادبار شخص^{۳۱} است.

انگیزه‌خوانی ناقد غالباً بر دو اصل خطا استوار است: یکی آنکه ناقد دشمن من است و دیگری سخن دشمن اعتباری ندارد. حال آنکه اثبات این دو اصل بسیار دشوار است و حتی اگر هم بتوان ناقد را مغرض دانست، منطقاً نمی‌توان از این مسئله نتیجه گرفت که نقد او ارزشی ندارد؛ چرا که مسئله خلاف آن است و این دشمن است که می‌توان به خوبی از او درس گرفت؛ زیرا هم نقص ما را نیک می‌بیند و هم از بیان آن ابایی ندارد. به همین دلیل است که امام خمینی (ره) در این مورد بر این نظر است که:

انسان نمی‌تواند از دوستان خودش تعلیم بگیرد. انسان باید از دشمنان خودش
تعلیم بگیرد... دوستان انسان، دشمنان واقعی انسان‌اند و دشمنان انسان،
دوستان واقعی انسان‌اند. ۳۲

آقای باستانی نیز پس از نقل ضرب‌المثلی از مردم اورمیه مبنی بر اینکه هرس کردن
انگور را بهتر است به دشمن بسپرد، زیرا آنان بی‌رحمانه شاخ و برگ‌های اضافی را
می‌زنند و هیچ ملاحظه‌ای در این باب ندارند، چنین نتیجه می‌گیرد:

اعتقاد این است که در مورد نوشته‌های هرکس نیز، آن کسانی که تمایلات یا
خوش‌بینی به شخص نویسنده ندارند، شاید بهتر و سودمندتر بتوانند به نقد آثار
آن نویسنده بپردازند. ۳۳

از آنجا که ما معمولاً از انگیزه‌های دیگران بی‌خبریم و از آنجا که عملاً عادت
کرده‌ایم تا رفتار آنان را بر اساس انگیزه‌های واقعی یا خیالی تفسیر کنیم، سالم‌ترین راه
آن است که اصل را بر درستی انگیزه هر کسی بگذاریم، مگر آنکه خلاف این اصل ثابت
شود. این شیوه هم مایه سلامت روح ما خواهد بود و هم مانع سوء ظن به دیگران و هم
موجب گسترش روابط انسانی ما با دیگران می‌شود. مولای متقیان امام علی (ع) در سخنی
کوتاه این آموزه اساسی و حیاتی را این گونه بیان می‌کند:

رفتار برادرت را به بهترین شکل آن تفسیر کن، مگر آنکه خلاف آن از وی
سرزند و به سخنی که از دهان برادرت بیرون می‌آید تا جایی که می‌توانی برای
آن محملی نیک بجویی، گمان بد مبر. ۳۴

حاصل بی‌توجهی به اصل بالا و برخورد انگیزه‌خوانانه با ناقد، نشاختن خود و متهم
ساختن دیگران و برجایماندن مشکل و حل نداشتن آن است. لذا استفاده از این روش در
درازمدت، مایه قطع ارتباط با واقعیت و مسخ حقیقت و بازماندن از رشد خویش می‌شود.
یکی از نمونه‌های درخشان برخورد سالم با نقد و پرهیز از انگیزه‌خوانی از سوی
مرحوم محمد جواد مغنیه در لبنان صورت گرفته است که راهنمای خوبی برای اهل فکر و
نظر است. در سال ۱۹۶۸ کتابی به نام نقد الفكر الدینی به قلم صادق جلال العظم، نویسنده
مارکسیست سوری منتشر شد و در آن نویسنده به نقد تفکر دینی پرداخت. این کتاب بازتاب
وسعی در محافل دینی داشت و حتی کار نویسنده به دادگاه لبنان کشیده شد و این کتاب به
دلیل دامن زدن به اختلافات دینی و فرقه‌ای توقیف گشت. در چنین فضایی بود که آیت الله

مغنیه، به جای انگیزه‌خوانی و تحقیر نویسنده از نگارش چنین کتابی استقبال کرد و نوشت که جامعه اسلامی باید آماده مواجهه علمی با این کتاب باشد و به نقد آن بپردازد، در غیر این صورت بازنده اصلی اسلام خواهد بود. العظم این برخورد بزرگوارانه را فراموش نکرد و در نوشته‌های دیگر خود با تجلیل از این عالم شیعی یاد کرد. از جمله در گفت و گوی بلندی که صقر ابو فخر با او انجام داد، این گونه از اقدام وی نام برد:

کتب الشیخ المجتهد محمد جواد مغنیة یومها ما معناه: لاوافق علی ای من الآراء الواردة فی الكتاب، لکن جدیر بالفکر الاسلامی ان یتبہ الی القضايا التي یطرحها العظم و المسائل التي یشیرها و ان یتبہم بها و یمتی بمعالجتها لانه ان لم یفعل فالاسلام هو الخاسر الاکبر.^{۳۵}

امام موسی صدر نیز به همین صورت موضع‌گیری کرد و به جای پرداختن به ناقد به خود نقد توجه کرد.^{۳۶}

۲-۴. نقد متقابل

برخی کسان در مواجهه با نقد دیگران به جای قبول یا رد اصل نقد و حقیقت‌طلبی، می‌کوشند تا متقابلاً نقدی متوجه ناقد خود کنند؛ زیرا معتقدند بهترین دفاع حمله متقابل است و عرصه نقد را با عرصه جنگ نظامی یکی می‌گیرند. آنان در این شیوه از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کنند؛ از انگشت گذاشتن بر «غلط‌های چاپی مقاله گرفته تا خطاهای املائی و انشایی آن.»^{۳۷} تا نشان دهند که ناقد صلاحیت نقد را نداشته است و در این آشوب اصل اشکالات فراموش می‌شود. گویی خطای ناقد توجیه‌گر خطای اصلی نویسنده است. همین مسئله موجب شده است تا کسی را جرئت انتقاد از برادرانش نباشد. امام علی (ع) درباره این هراس می‌فرماید:

ما یمنع احدکم ان یتقبل لاهه بما یخاف من عیبه الامخافة ان یتقبله بمثله؛

چیزی شما را باز نمی‌دارد از آنکه عیب برادر خویش را که بر آن ترسان است رویاروی او بگوید، جز آنکه می‌ترسد که او نیز عیب او را به او بگوید.^{۳۸}

انتقاد متقابل نوعی مغالطه منطقی است که از آن به عنوان «خودت‌هم» نام می‌برند. در اینجا هنگامی که شخص الف به شخص ب ایرادی می‌گیرد و خطای او را بر می‌شمارد، شخص ب در پاسخ یادآور می‌شود که «این انتقاد تنها شامل حال من

نمی‌شود، بلکه موضع تو را نیز در بر می‌گیرد. « در اینجا پاسخگو تنها دلیلی که برای درستی عمل خود می‌آورد، آن است که در این خطا ناقد نیز شریک است، و رطب خورده، منع رطب چون کند.

۳-۴. تحقیر منتقد

گاه کسی که مورد انتقاد واقع می‌شود، به انتقاد متقابل بسنده نمی‌کند و مستقیماً بر شخص منتقد می‌تازد و او را بی‌صلاحیت می‌داند. غالباً کسی از این روش استفاده می‌کند که خودش را از حیث کمّی بالاتر از منتقد می‌داند. مثلاً اگر نویسنده است، به حجم نوشته‌های خود استناد می‌کند و مدعی می‌شود که من چندین و چند اثر دارم و زمانی که منتقد در رحم مادرش بوده است، دست به قلم بوده‌ام. اگر معلم باشد، به سوابق کاری خود استناد می‌کند و می‌گوید بیست سال است که در حال تعلیم دیگران هستم و حالا کسی با یک سال سابقه تعلیم می‌خواهد از من انتقاد کند و به من چیزی بیاموزد. این عکس العمل در جایی که ناقد به نسل جوان و کسی که مورد نقد قرار گرفته به نسل پیر تعلق داشته باشند، بیشتر دیده می‌شود. تعبیرهایی چون «تو الف بچه به کار من ایراد می‌گیری» یا «دهانت هنوز بوی شیر می‌دهد» و یا تعابیر ادیبانه‌تری چون «خود را به خیالی خام ردنویس بر مدافعان مکتب اهل بیت ندانید» یا «سخنان مبتدیان به نام نقد - یا کسانی که سخنانشان در این باره در حد مبتدیان است» یا «برخی هنوز اطفالند در این وادی» یا «آخر مگر نقد حساب و عیاری ندارد؟» یا «این - به اصطلاح - نقدنویسان جوړواجور»، در برخی از کتاب‌های کسانی که در مقابل نقد عمدتاً یک حربه را می‌شناسند و آن هم تحقیر ناقد است، فراوان دیده می‌شود.^{۳۹}

این شیوه دو اشکال اساسی دارد: یکی خطای اخلاقی است و دیگری ناکارآمدی منطقی. کسی که این شیوه را به کار می‌گیرد، منتقد خود را به دلیل سن، جنس، موقعیت شغلی یا اجتماعی اش تحقیر می‌کند و این خطایی است اخلاقی و بر خلاف تعالیم صریح قرآن. لازمه این شیوه آن است که شخص خود را برتر از ناقد خود می‌شمارد و این عین تکبر است و ردیلتی شیطانی. دیگر آنکه هیچ ملازمه‌ای منطقی میان حقارت ظاهری یا واقعی ناقد و نادرستی سخن او وجود ندارد و چه بسا از انسانی حقیر، سخنی و مطلبی شریف صادر شود و این نکته‌ای است که غالباً به آن توجهی نمی‌شود.

از سوی دیگر کسی که آماده پذیرش نقد دیگران بدون توجه به سن، جنس و جایگاه اجتماعی ناقدان است، نشان می‌دهد که در پی تحری حقیقت است و می‌پذیرد که نقد جاده‌ای دو طرفه است و این حق برای دیگران نیز محفوظ است که در برابر نظر او نظری دیگر ابراز دارند. هنگامی که من در مقام محقق اثری را منتشر ساختم و چنین حقی به خودم دادم که دیگران را مخاطب خود سازم و از آنان خواستم تا اثرم را بخوانند، منطقاً و اخلاقاً باید پذیرای داوری‌های آنان - هرچند ناخوشایند - باشم. در غیر این صورت نشان داده‌ام که خود را تافته‌ای جدا بافته می‌پندارم. حاصل آنکه: «منتقد را به انواع تبکیت‌های بیرونی و غیر معرفتی نواختن و او را به غرض‌ورزی و نادانی که پای از گلیم خود فراتر نهاده متهم کردن و امثال آن، از علائم مواجهه غیر اخلاقی با نقد است.»^{۴۰}

۴-۴. بازخواست اخلاقی

این شیوه را عمدتاً در نوشته‌هایی که به عنوان پاسخ نقد می‌نویسند، در کنار و همراه شیوه‌های دیگر به کار می‌برند. استفاده از این روش به این صورت است که معمولاً کسی که مورد انتقاد قرار گرفته است و اینک می‌خواهد پاسخ دهد، بر بی اخلاقی‌های رخ داده در عمل ناقد انگشت می‌گذارد و او را به رعایت اصول اخلاقی دعوت می‌کند. این کار غالباً با اشاره به «لزوم رعایت ادب» در نوشتار و گفتار و در نظر گرفتن «ادب نقد» و یا دوری از «شتابزدگی» و یا رعایت جانب «احتیاط» و سرانجام «پرهیز از غفلت» صورت می‌بندد. برای مثال یکی از کسانی که به ناقد خود پاسخ داده است، در پایان نوشته‌اش، می‌گوید: «به ناقد محترم پیشنهاد می‌کنم پس از این با رعایت ادب نقد و فراگیری اصول نقد، دیگران را نقد کند.»^{۴۱} دیگری در پاسخ به ناقدی می‌نویسد: «البته انتقاد از فکر و روش بزرگان با شرایط خود، جایز و حتی لازم است، ولی قبل از هر چیز باید توام با رعایت ادب و از سر دل سوزی و به قصد تحری حقیقت و عریان ساختن آن باشد.»^{۴۲} آن دیگری این گونه پاسخ می‌دهد: «ارزیابی انتقادی یک اثر اگر با رعایت آداب نقد همراه شود، میمون و مبارک و مایه طراوت و بالندگی علم و معرفت است.»^{۴۳} سپس با توجه به حساسیت پاره‌ای موضوعات مانند فلسفه دین چنین توصیه می‌کند: «در نقد و بررسی آثار و تألیفاتی که در باب این موضوعات منتشر می‌شوند، جانب احتیاط را رعایت کنیم؛ از شتابزدگی و برخورد حماسی و عاطفی با دیدگاه‌های متفاوت یا مخالف و نیز از به کارگیری

تعبیرات خطایی بهره‌ییم و مهم‌تر از همه اینکه پیش از اطمینان از درک درست و شایسته مدعا، به نقد و ارزیابی آن نپردازیم. «^{۴۴} همچنین دیگری در پاسخ به ناقد خود می‌نویسد: «ای کاش اندکی در اظهار آنها جانب احتیاط را رعایت می‌فرمودند.»^{۴۵} سرانجام دیگری در پاسخ به ناقد توصیه می‌کند تا: «مقداری آیین نقد نویسی بدانند، و دست کم کتاب دو جلدی نقد ادبی استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب را مکرر بخواند، تا بفهمد خرمن کوفتن کار کیست.»^{۴۶}

تعبیرات و توصیه‌هایی از این دست در آغاز، وسط و یا پایان بسیاری از جوابیه‌ها به چشم می‌خورد که خلاصه‌همه آنها توجه دادن ناقد به اصول اخلاقی و ادب و لزوم رعایت آنها است. در اینجا کسی که مورد نقد قرار گرفته نقش معلم اخلاق را به عهده می‌گیرد و خطاهای ارتكابی از سوی ناقد را به او گوشزد می‌کند و از او می‌خواهد در آینده از آنها جداً بهره‌یزد. وجود چنین توصیه‌هایی در آثاری که قرار است روش و ادب نقد را بیاموزد طبیعی است. اما در پاسخ نقدها چنین نیست. جوابیه متن، آموزش نقد نیست تا در آن اصول کلی اخلاق نقد و شیوه آن نقل شود، بلکه ادعاینامه‌ای است که نویسنده بر ضد ناقد - یا حد اقل در دفاع از خود - منتشر می‌کند. از این رو، هر آنچه در آن آمده است، غالباً یا بر ضد ناقد است و یا به سود نویسنده.

توصیه به رعایت ادب و ادب نقد در این گونه نوشته‌ها به طور ضمنی به معنای آن است که ناقد در نقد خود جانب ادب را فرو گذاشته است. دعوت به آموختن اصول نقد به معنای آن است که ناقد با آن اصول آشنا نیست. اینجا است که این فراخوان به رعایت اخلاق گاه تا به جایی می‌رسد که عملاً به هر گونه بی‌اخلاقی می‌انجامد و پاسخگو، خود را مجاز می‌داند تا ناقد را به گونه‌ای غیر مستقیم به بی‌سوادی، غرض‌ورزی، شتابزدگی در داوری، افراط و تفریط، تندروی، حق‌کشی، غفلت از اصولی که هر بچه‌مدرسه‌ای آنها را حفظ است و مانند آنها متهم کند. حال آنکه بسیاری از این برچسب‌ها، واقعاً ناجسب است.

نگارنده بسیاری از نقدها و پاسخ‌های آنها را در چند حوزه مختلف به گونه‌ای مستمر دنبال می‌کند. غالباً در این پاسخ‌ها بر این نکته انگشت گذاشته شده است که ناقد جانب اخلاق را رعایت ننموده است و یا ناقد فلان و بهمان غرض را داشته است. اما با مراجعه مجدد به متنی که ناقد نوشته است و در مواردی که هم با ناقد و هم با

پاسخگو آشنایی شخصی داشته است، دریافته است که این ادعاها درست نبوده است. حقیقت امر این است که به دشواری می‌توان از این دام و تله دعوت دیگران به رعایت اصول اخلاقی در نوشتار پرهیز کرد. با این همه باید بر این عادت نادرست ضد اخلاقی - که همواره ناقدِ خودمان را با انگ‌های غیر اخلاقی نشان کنیم - غلبه نماییم و به آموزه بزرگ قرآن در باب دشمنان خویش پایبند باشیم و هرگز حتی دشمنی واقعی با کسی ما را از جاده صواب به سوی حق کشی منحرف نکند؛ دشمنان موهوم و دوستان جای خود دارند.

استفاده از کلیشه‌های فوق و شیوه بازخواست اخلاقی به دو دلیل ناروا است: نخست در صورتی که ناقد اساساً بی‌احترامی نکرده است و در نتیجه پاسخگو با این فراخوان اخلاقی، به طور ضمنی - و در مواردی به صراحت - به او تهمت می‌زند و بدین ترتیب، خود مرتکب رفتاری غیر اخلاقی می‌گردد. دوم آنکه ناقد واقعاً جانب ادب را رعایت نکرده است. در این صورت نیز پاسخگو باید به نقدی که متوجه او است پاسخ دهد، نه آنکه نقش معلم اخلاق را برای او بازی کند. رعایت نکردن ادب مانع درستی انتقاد نیست. ممکن است کسی با واژه‌های رکیک حقایقی بنیادین و ایرادهایی دقیق وارد کند. دقت در بیان عیب یا نقد، مسئله‌ای است، و داشتن یا نداشتن لحن مناسب مسئله‌ای دیگر است.

به فرض که ناقد بد زبان باشد، این بدزبانی دلیل نمی‌شود که ما اصل مسئله را ندیده بگیریم و یقیناً ناقد را به سبب لحنی که داشته بچسبیم و او را بازخواست اخلاقی کنیم. نکته مهم آن است که احراز اینکه ناقد بی‌ادبانه رفتار کرده است، با خود شخصی است که به نقد پاسخ می‌دهد. در نتیجه وی آزاد است که هر جا تعبیری را نپسندید آن را بی‌ادبانه تلقی کند. اینجا است که مدعی و قاضی یک تن است و او هم خود هر گونه بخواهد تفسیر می‌کند و هم خود دست به داوری می‌زند. از این رو، به سادگی نمی‌توان ناقد را متهم کرد که پاروی اصول ادب و اخلاق گذاشته است؛ به‌ویژه آنکه شخص مورد انتقاد غالباً دچار تنش شده بدترین تفسیر را از تعبیر به کار رفته ارائه می‌کند و به این سمت گرایش دارد که ناقد را متجاوز به ادب و احترام بدانند. پس بهتر است داوری در باب ادب‌دانی یا بی‌ادبی ناقد را بر عهده خوانندگان گذاشت و در پاسخ تنها به محتوای نقد پرداخت.

۵. شیوه‌های ناسالم نقد

اگر برخی از نویسندگانی که مورد نقد قرار می‌گیرند، برخورد ناسالمی با ناقدان خود دارند، پاره‌ای از ناقدان نیز از شیوه‌ای مناسب برای طرح ایده‌های خود استفاده نمی‌کنند و به این ترتیب این سیکل معیوب میان ناقدان و منقودان ادامه یافته و به رکود نقد انجامیده است. شیوه‌های ناسالمی که در نقد وجود دارد متعدد است؛ از سبک بیان و زبان گرفته تا نحوه استدلال و گستره نقد. از این میان به چند مورد اشاره می‌شود: زبان ناپیراسته؛ عمومی سازی؛ شخصی سازی؛ عدم تعیین سطح نقد.

۵.۱. زبان ناپیراسته

بهره‌گیری از تعابیر تند و هتاکانه و گاه دشنام، در ادبیات انتقادی ما بیماری خانمان‌سوزی است که موجب پسرقت اندیشه و تفکر ما شده است. این شیوه را غزالی بر ضد مخالفان خود از جمله فلاسفه به کار می‌گیرد، اما منتقد او یعنی ابن رشد از همین حربه استفاده می‌کند و از ادبیات مشترکی بهره می‌گیرد.^{۴۷} غزالی با این کار از شرافت علم و اعتبار علمی خود کاسته و موجب بی‌توجهی به اصل نقدهای خود شده است، رقیبان وی نیز غالباً همین شیوه نادرست را در پیش گرفته‌اند.

تحقیر و دست‌انداختن رقیب، نه نشانه قدرت که بازگویی عجز ما از نقد درست است. مسخره کردن، سنت و شیوه مشرکان در مواجهه با فرستادگان خداوند بوده است. آنان ناتوانی خود را در رد ادعای معصومان زیر سپر توهین و تحقیر پنهان می‌کرده‌اند. اما ما چرا باید این کار را با مسلمانان و هم‌کیشان خود انجام دهیم. این ادبیات منحط و دست‌انداختن یکدیگر، در عباراتی مانند «غزالی و اتراب و اذئاب او»، «چه احمقند آنهایی که...» و «این فرقه جهانند که...»، نه به رشد علم کمک می‌کند، نه مبانی اعتقادی ما را استوار می‌سازد و نه به سلامت اخلاقی و ایمانی ما می‌انجامد، بلکه ما را همچنان باز پس می‌برد.

برخی از ناقدان، آگاهانه یا ناآگاهانه از زبان مناسبی برای نقد سود نمی‌جویند و از واژگانی تند و تعابیری تحریک‌کننده بهره می‌برند. با توجه به آنکه نقد خود آزرنده است، وجود این قبیل تعابیر تنها به گل‌آلود کردن فضای بحث علمی می‌انجامد. برای مثال

ناقدی در نقد کتابی چنین نوشته بود: «نثر کتاب حاضر، بسیار نابهنجار و ژورنالیستی است و غلط‌های ادبی در آن فراوان است. عبارت‌های بی‌شیرازه، ترکیب‌های بدترکیب، مترادف‌های بی‌نقش، جمله‌های زائد، نامرتب بودن جمله‌ها، غلط‌های صریح دستوری، ناهمگونی در رسم الخط، استعمال نادرست و خنده‌آور سجاوندی و لغزش‌های نابخشودنی دیگر در سراسر کتاب به چشم می‌خورد... اینها همه، نه نشانه کم‌مایگی نویسنده، بلکه نشانگر یللی نویسی و سر به هوانویسی و در نتیجه، دری - وری نویسی او است. کوتاه‌سخن اینکه در نثر این کتاب، راه و رسم باباشمل نویسی و ملا نصرالدینی بسیار دیده می‌شود. از این رو، نثر آن به فارسی دری - وری شبیه‌تر است تا فارسی دری... این مرده به این همه شیون نمی‌ارزد. به ضرس قاطع می‌گوییم که در هر ورق این کتاب، به طور میانگین، یک لغزش ملاحظه می‌شود. به طوری که من مانده‌ام «خسن» آن را درست کنم یا «خسین» آن را... در واقع آنچه در این کتاب ارزنده است، از دیگران است که نویسنده آنها را اقتباس کرده، و آنچه بی‌ارزش است، از نویسنده است که خود به هم یافته! به طوری که اگر مطالب منقول و اقتباس شده را کنار بگذاریم و تنها مطالب نویسنده را مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که کتاب حاضر، بی‌ارزش است و بی‌بنیاد. «فارغ از صحت و سقم این دعاوی، دشواری اساسی این نوشته نثر و تعبیرهای آن است. ناقد می‌توانست همه این سخنان را در جامه‌ای مقبول عرف و جامعه بنویسد و از حق‌گویی نگذرد و این گونه نویسنده کتاب را تحقیر نکند.

وجود این نثر و سبک موجب شده است تا ناقدان به تندگویی و تندخویی تشبیه شوند و نویسندگان از آنان با عباراتی ناخوشایند یاد کنند. اینجا است که باید در نثر و سبک ناقدانه خود بکوشیم تا حتی المقدور از زبانی با بار عاطفی خنثا استفاده کنیم و از تعبیر تند و ستیهنده پرهیزیم. برخی از نویسندگان برای تلطیف لحن تند نقد توصیه کرده‌اند که گاه مانند نمک از طنز استفاده شود. از این منظر: «گزنده نوشتن و دشنام‌های ادبی و غیر ادبی دادن به هیچ وجه روا نیست و هیچ ناقدی چنین حقی ندارد. حد اکثر چاشنی که در کار نقد با قید احتیاط روا است اندکی طنز است که البته با تمسخر فرق دارد. باید فرق باریک بین این دو را شناخت.»^{۴۸} لیکن همین قید احتیاط، نشانه دشواری کار است. از این رو بهتر است که به جای استفاده از هر نوع طنزی که چه بسا به تمسخر تعبیر شود، از زبانی سرراست بهره برده شود.



۲-۵. عمومی سازی

مقصود از عمومی سازی آن است که نویسنده ای در مجله ای تخصصی که مخاطبانی خاص دارد، مطلبی را بیان می کند، اما کسی در مقام نقد سخنان وی، مطلبی بنویسد و آن را در رسانه ای عمومی تر مانند روزنامه منتشر سازد. در مواردی چه بسا این کار ناگزیر باشد. برای مثال مجله ای که اصل مطلب را نوشته است، ممکن است به دلایلی حاضر به چاپ نقد آن نباشد. در این صورت ناقد مجاز است که از رسانه دیگری استفاده کند. اما هنگامی که چنین مانعی در میان نباشد، اقدام به عمومی سازی نقد، به آلوده ساختن فضای بحث و طرح مسائل جانبی می انجامد و در نهایت به زیان ناقد خواهد بود. فرهنگ انتقادی را باید به سمتی سوق داد که هر کس که مطلبی در نقد دیگری دارد، در جمع و موقعیت خاصی بیان کند و با این کار به رشد و شکوفایی نگارش و کتابت کمک کند، نه آنکه از نقد به عنوان حربه ای برای دیگر مسائل سود جوید.

۳-۵. شخصی سازی

در مواردی ناقد، خدای ناکرده با کسی مشکل شخصی پیدا می کند و از حربه نقد خود برای تشفی خاطر سود می جوید. تعیین این مسئله به سادگی ممکن نیست و برخی از نویسندگان، ناقدان شناخته و ناشناخته خود را به غرض ورزی و دشمنی متهم می کنند. اما این ناقد است که خود به نیکی می داند که هدفش از نقد تحری حقیقت است یا تسویه حساب با دیگری. به گفته امام خمینی:

انسان می فهمد که اگر انتقاد بکند، آیا این انتقاد سازنده است یا انتقام است.

خودش می فهمد؛ یعنی غالباً می فهمد.^{۴۹}

گاه این شخصی سازی به حریم خصوصی افراد می کشد و ناقدان می کوشند با تتبع عیوب و تجاوز به خلوت شخص و زیرپانهادن ابتدایی ترین اصول اخلاقی، نقدهای خود را موجه سازند و با کاستن از اعتبار رقیب به سخن خود حجیت بخشد! غافل از آنکه با این کار ممکن است رقیب را بی اعتبار سازند، لیکن خود نیز اعتباری کسب نخواهند کرد.^{۵۰}

۴-۵. عدم تعیین سطح نقد

یکی از آفات روشی در برخی نقدها عدم تعیین سطح نوشته انتقادی است. هر کتابی

را می‌توان از زوایای مختلفی نقد کرد. برای مثال کسی ممکن است صورت و ساختار نوشته را مورد نقد قرار دهد و صرفاً از منظر ساختار نوشتاری به تحلیل آن بپردازد. دیگری ممکن است، یکسره این مسئله را آگاهانه ندیده گرفته، تنها به آرای مطرح شده در آن به دیده نقد بنگرد، و سومی ممکن است در پی نشان دادن کاستی‌های کتاب از منظر پردازش کتاب باشد و نحوه حروف چینی یا صفحه‌آرایی یا اندازه حروف را بررسی کند. به مقداری که ناقدی در تفکیک این حوزه‌ها توانا باشد، می‌تواند امیدوار باشد که نقدش مقبول‌تر خواهد بود. لیکن برخی از ناقدان به دلیل بی‌توجهی یا ناتوانی و یا به دلایل دیگر، عملاً این سطوح را به هم می‌آمیزند و نقدی به دست می‌دهند که نه تنها نویسنده اثر که حتی خواننده نقد را نیز خشمگین می‌کند. برای مثال ممکن است کسی، هنگام نقد کتابی به نقد جدی آرای مؤلف بپردازد و بلافاصله از سبک نثر یا صورت کتاب‌پردازی و یا اغلاط چاپی سخن به میان آورد. چنین کاری هم به نقد او لطمه خواهد زد و هم از کارایی آن خواهد کاست. کسی که چنین نقدی می‌نگارد با این کار خود نشان می‌دهد که تفاوتی میان مسائل جدی و حاشیه‌ای قائل نیست و آنها را هم‌سنگ می‌شمارد. اینجا است که ناقدان باید بیاموزند که تکلیف خود را با نقد متن روشن کنند و طبق علایق و توانایی خود به تعیین سطح در نقد خود بپردازند و با این کار به رشد کتابت و فرهنگ نقادی یاری رسانند.

مسائلی از این دست موجب شده است تا نویسندگان و ناقدان آنان جبهه تشکیل دهند و به جای تعامل با یکدیگر به تحریم و بایکوت هم مشغول شوند و این سخن را ورد زبان خود سازند که «الباطل يموت بموت ذكره». با این تأکید که هر یک خود را حق و رقیب خود را باطل می‌شمارد. وجود این باور مایه آن بوده است که مسائل اصلی اندیشه ما همچنان طرح نشده و تحلیل نشده، رد و انکار شود و هر کس مخالف خود را به نفهمی متهم کند. این مسئله را به نیکی در میان موافقان و مخالفان فلسفه می‌توان یافت. در جامعه معاصر ما گفت‌وگویی جدی میان این دو نحله صورت نگرفته است، اما ادبیات رد و انکار و رمی به نفهمی در میان هر دو جریان رواج دارد. فرض اصلی هر دو جبهه آن است که حریف سخن آنان را نفهمیده است و این نقد از سر نفهمی است و نمی‌پذیرند که ممکن است کسی از سر فهم و درایت به نقد آنان پرداخته باشد. مخالفان فلسفه ادعا می‌کنند که «آقایان خلسات الوهی را بو نکرده‌اند»^{۱۵} یا «جنم معارفی» ندارند. متفلسفان نیز می‌گویند که «آنها مرد میدان دقایق فلسفه نیستند» یا «نه فلان استاد به فلسفه و

عرفان وارد بوده است و نه شاگردان ایشان قدمی در این وادی نهاده‌اند» و یا «کثیری از متمسکان به حدیث، بویی از توحید افعالی به مشام جانشان نرسیده است و تفویضی و معتزلی صرفند.» این مبادله «آتشِ نفهمی»، اگر تا قیام قیامت ادامه یابد، ما را در فهم و تحلیل مسائل حتی گامی پیش نخواهد برد.^{۵۲}

۶. بنیادهای دهگانه نقد

۱-۶. نقدِ اِبرازِ رأی است و اظهار نظر دربارهٔ مطلبی و این حق، لازمهٔ شعور و خرد انسان است. نقد کوششی است برای داوری، این کوشش گاه موفق است و گاه ناموفق، اما پیش‌پیش نمی‌توان درصد توفیق آن را معین ساخت. لذا هر نوع تقسیم‌بندی پیشینی که مانع طرح نقد و گسترش فرهنگ نقادی شود، عملاً به بستن این راه و سلب این حق می‌انجامد.

۲-۶. هر کس حق نقد دارد و این حقی است ملازم با ذات انسانیت و لازمهٔ مورد خطاب واقع شدن انسانی. اگر من حق خواندن کتابی را داشته باشم، حق داوری دربارهٔ آن را نیز دارم. همین که انسان به اندیشیدن دربارهٔ مسئله‌ای پرداخت و به هر دلیلی در آن خلل و یا کاستی مشاهده نمود، نقد آغاز شده است. از این رو نقد همزاد اندیشه و تحلیل و تأمل است. نمی‌توان از کسی خواست که نظری را بپذیرد، اما از تأمل و تفکر دربارهٔ آن پرهیزد و عقل خود را تعطیل کند.

۳-۶. نقد، تلخ و ناخوشایند است؛ زیرا عیب‌جویی است. غالب کسان از اینکه معایب یا کاستی نظریه‌شان آشکار شود، می‌هراسند. تا کنون هیچ تعریفی و هیچ تلطیفی نتوانسته است، از این تلخی بکاهد و آن را مطبوع سازد و به نظر می‌رسد که کوشش‌هایی از این دست نیز ناکام بماند. با این همه کسانی می‌کوشند با دستکاری مفهوم انتقاد و تبدیل آن به مداحی یا ارائه شرایط و ضوابطی، دامنهٔ آن را محدود سازند؛ اما این ترفند در صورتی که به نتیجه نیز برسد، در مجموع به زیان اندیشه و تفکر است.

۴-۶. همان گونه که هر کس حق نقد دارد، متقابلاً هر کسی حق دارد از نظر خود دفاع و دربارهٔ نقدی که بیان شده است، داوری و نقد متقابل کند. این حق متقابل به آشکار شدن ابعاد مختلف حقیقت می‌انجامد و اگر نقدی نادرست بوده باشد، خطایش روشن می‌شود. بدین ترتیب، هر اندیشه‌ای از ابعاد مختلف کاویده، قوت و ضعف آن آشکار

می‌شود و این همان فرهنگ تضارب آرا است که در ادبیات دینی ما بر آن تأکید شده است. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

اضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب. ۵۳

نقد هنگامی ناجوانمردانه و نادرست است که تنها ناقد از حق نقد برخوردار باشد و شخص مورد نقد قدرت یا امکان پاسخ‌دهی را نداشته باشد و در فضایی قرار گیرد که «سنگ‌ها را بسته و سگ‌ها را گشوده باشند.» اما اگر این فرصت به گونه‌ای برابر برای موافقان و مخالفان یک اندیشه موجود باشد، نباید نگران نادرستی نقد بود.

۵۴. در موارد متعددی ممکن است ناقد سوء نیت یا غرض داشته باشد. این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد؛ اما دشواری مسئله، احراز این غرض و مرض است. به سادگی نمی‌توان هر کس را که دست به نقد می‌زند، مغرض دانست. از این رو فقط کسی می‌تواند مدعی غرض‌ورزی ناقد شود که واقعاً دستی در عوالم غیب داشته باشد و بتواند به درون ناقد نقبی بزند؛ و گرنه ادعای او اعتباری نخواهد داشت؛ زیرا این گرایش عمومی وجود دارد که هر کس ناقد خود را مغرض و بدخواه بداند.

۵۵. حقیقت است که سوء نیت، چشم خرد را کور می‌کند و:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد ۵۴

درست است که غرض و بیماری‌های دل، مانع فهم و شناخت کامل حقیقت می‌شود. از این رو ناقد مغرض چه بسا به دلیل همین غرض‌ورزی نتواند قوت یک اندیشه را دریابد. اما این حقیقت نیز به همان اندازه درست است که عشق و محبت و شیفتگی مانع دیدن کاستی‌ها می‌گردد و به همان نسبت کسی که شیفته یک اندیشه است، نمی‌تواند به درستی درباره آن قضاوت کند. اشتغال به امری و دل‌بستگی به آن با نگرش ناقدانه سازگار نیست:

همچنین هر فکر که گرمی در آن

عیب آن فکرت شده ست از تو نهان ۵۵

همان قدر که در روایات ما بر نقش مخرب غرض در شناخت حقیقت تأکید شده است، شیفتگی را نیز عامل کوری خوانده‌اند؛ که:

عين المحب عمية عن معایب المحبوب و اذنه صماء عن قبح مساویه؛ ۵۶

چشم دوست از دیدن عیب‌های محبوب کور و گوشش از شنیدن زشتی‌هایش
کر است.

بنابراین، اگر بغض و نفرت دید انسان را کج می‌کند و از دیدن قوت‌ها باز می‌دارد، محبت و عشق نیز در این زمینه مانع از دیدن کاستی‌ها می‌شود. اینجا است که وضع و شأن معرفتی این دو یکسان است و هر دو مانع فهم کامل حقیقت می‌شوند. پس باید کاملاً فارغ از حب و بغض به فهم مسائل پرداخت. اما از آنجا که ما غالباً از این دو حالت خالی نیستیم و تعلق خاطری به مسائل مورد علاقه خود یا نفرتی نسبت به کسانی دیگر داریم، پس بهتر است به جای دست گذاشتن روی غرض و مرض‌ها اجازه دهیم تا هر کس نظر خود را بیان کند و نظریاتی که برخی نیکخواهانه و برخی بدخواهانه هستند، کاستی یکدیگر را برطرف سازند و ما با داشتن چشم‌انداز روشن‌تری بتوانیم درباره هر اندیشه‌ای داوری کنیم. از این رو نقد ناقدان بدخواه یک نظریه، لااقل به همان اندازه دفاع مدافعان آن اندیشه مفید است.

۷۶. افزون بر نکته فوق عملاً نقد بدخواهان و بدخواهانه، بیشتر به سود فهم اندیشه‌ها و رفع نواقص است. کسانی که مدافع یک شخصیت یا کتاب هستند، چنان تعلق خاطری به آن دارند که اگر هم متوجه خطاها و کاستی‌ها شوند بنا به ملاحظاتی، از ابراز آنها خودداری می‌کنند. از این رو دشمنان که بی‌محابا و بی‌هیچ ملاحظه‌ای نقد خود را مطرح می‌سازند، در مجموع سودشان از زیانشان بیشتر است. به همین رو به حق گفته‌اند که:

انسان نمی‌تواند از دوستان خودش تعلیم بگیرد. انسان باید از دشمنان خودش تعلیم بگیرد. وقتی که یک صحبتی می‌کند، ببیند دشمن‌ها چه می‌گویند و تفکر کند که عیب‌ها را دشمن‌ها می‌فهمند. ۵۷

پس، نه تنها دشمن می‌تواند منتقد خوبی باشد، عملاً نیز چنین است و حتی می‌توان او را بهترین ناقد دانست؛ زیرا وظایفی را که بر عهده دوستان است و آنان از انجامش شانه خالی می‌کنند، به طور مجانی، اما از سر دشمنی، به جای می‌آورد. بنابراین، در حقیقت نقدهای مغرضانه، مفیدتر و مؤثرتر و در رفع کاستی‌ها کارسازترند.

۸۶. اینکه هر کس حق نقد دارد، معنایش این نیست که همه نقدها درست است. ما شاهد نقدهای بسیاری هستیم که نادرستی‌شان آشکار است. مجاز بودن به معنای

درستی هر نقدی نیست. اما نکته مهم آن است که هیچ نقدی را از پیش نمی توان درست یا نادرست دانست. پس از بیان نقد است که جامعه علمی درباره آن داوری می دهد. داور درستی و نادرستی نقد، پایایی یا ناپایایی آن است؛ زیرا به گفته قرآن کریم، باطل همچون کف روی آب است. اما حقیقت همچون بارانی است که بر زمین جاری می شود، جویبارها تشکیل می دهد و مردم را از منافع خود بهره مند می سازد. از این رو نباید از سخن و نقد باطل هراسید. اگر به حقانیت خود مطمئن باشیم، همه نقدها را به جان خواهیم خرید؛ حتی نقدهای نادرست را و آنها را به سود خود به کار خواهیم گرفت.

۹۶. نقد از دو صورت خارج نیست: یا وارد است و پذیرفتنی که در آن صورت از سوی هر کسی باشد، باید آن را پذیرفت و شخصیت ناقد نباید ما را به موضع گیری بکشاند. یا نقدی است که آن را نادرست می دانیم. در این صورت نیز باید از قبول آن خودداری کرد و به جای پرداختن به ناقد و انگیزه های او، نقاط ضعف نقد را نشان داد و دیگران را قانع ساخت. بنابراین در هیچ حال اخلاقاً مجاز نیستیم که به جای ارزیابی قوت و ضعف سخن و نقد، ناقد را آماج حمله خود قرار دهیم.

در نقد «جنگ حرف با حرف است، نه جنگ فرد با فرد». اخلاق اسلامی به ما آموخته است که «نقاد سخن» باشیم، نه «نقاد سخنگویان». هر گونه تلاشی در جهت بی توجهی به اصل سخن و نقد و کوشش در جهت تحلیل علمی و یا روانی ناقد، تخطی از این اصل وحیانی است و خلاف مروت و ادب علمی. می توان شخصیتی را قبول داشت و به او احترام گذاشت، در عین حال رأی او را و کتابش را نقد کرد. در مقابل می توان کسی را قبول نداشت، اما سخن حق او را پذیرفت. پل زدن از سخن به گوینده سخن و بی توجهی به آن یک و پرداختن به سخنگو، کاری است ناستوده و خلاف تعالیم دینی.

۱۰۶. نقد نیز قواعد و هنجارهایی دارد که تخطی از آنها نقد را به قبح و هجو و گاه تحقیر تبدیل می کند. آری؛ نقد نیز حساب و عیاری دارد و اهلیت و ممارست طولانی و کافی می خواهد. لیکن این شخص مورد نقد نیست که بخواهد طبق خواسته خود شرایطی را وضع کند که به نفعی اصل نقد بینجامد. معیارها و ضوابط نقد باید به صورتی بین اجتماعی تعیین شود؛ به این معنا که مورد وفاق جامعه علمی باشد و چون هر کسی ممکن است قاعده ای را وضع کند، باید به گونه ای باشد که بیشترین موافق را داشته باشد و به تعبیر دیگر در نگارش این قواعد بیشترین کسان شرکت کنند. لذا تعیین

قواعد نقد به عهده این فرد یا آن فرد نیست؛ بلکه در طول گذر زمان و به دست افراد مختلف و فراوان وضع می شود و آن قواعدی که با دین و اخلاق و عقل سازگار باشد، پایدار است و هر آنچه مخالف آنها باشد از میان می رود. اگر هم کسی این قواعد را رعایت نکرد و بی توجه به اصول و آداب نقد، وارد این عرصه شد و نقدی ناجوانمردانه ارائه کرد، تنها به خود زیان می زند، نه به شخص مورد نقد. حتی ممکن است چنین کسی دولت مستعجلی بیابد، اما نباید نگران بود؛ زیرا این دولت حق و حقیقت است که در نهایت ماندگار است: «للباطل جولةٌ وللحق دولةٌ.»

حقیقت همچون گوهر گمشده ای است که اگر در خلاب و گنداب نیز افتاده باشد، نباید از برداشتن آن دریغ کنیم. «واجب است بر مرد که مستمع سخن همه باشد تا بیابد از میان همه سخن ها آن سخنی را که خدای با ما به واسطه آن سخن می گوید... واجب است بر شما که گوش به همه بدهید و فقط حق را قبول کنید.»^{۵۸}

۷. اخلاق نقد

اما نکات فوق به معنای آن نیست که منتقد نیز اخلاقاً مجاز است هر چه بخواهد و هر گونه که بخواهد دست به نقد بزند. اگر ناقدی پایبند اخلاق باشد و در پی تأثیر گذاری، لازم است که اصول نقد را رعایت کند. از میان اصول متعدد نقد می توان مهم ترین آنها را به شرح زیر بر شمرد:

۷-۱. خود را مقدم داشتن

در حقیقت اخلاقاً باید اشکالی را که متوجه خودمان است، از دیگران نگیریم. اگر من به عنوان مترجم، ترجمه آزاد را بر ترجمه وفادار به متن ترجیح می دهم و این کار را می کنم و چندان پایبند دقت در انتقال مفاد متن اصلی نیستم، نباید بر مترجمی که این کار را می کند، خرده بگیرم. اگر ناقد در پی تغییر رفتار شخص مورد نقد است، باید اطمینان حاصل کند که آن عیب مورد نظر در خودش نیست. ناقد نمی تواند مانند پزشکی که خودش سیگار می کشد، در مضرات سیگار داد سخن دهد و آن گاه بگوید:

مرد باید که گیرد اندر گوش

ور نبشته است، پند بر دیوار

انسان صرفاً یک ماشین حسابگر منطقی فاقد عواطف نیست تا همه مسائل را فقط

از منظر سود و زیان بسنجد و هر حقی را از هر جایی بود برگیرد. هر چند آرمان بزرگی است که انسان تنها به گفته بنگرد و کاری به گوینده سخن نداشته باشد، اما دریغ که این نگاه در عمل همه جا برایش ممکن نیست و شخص غالباً، به ویژه در امور تربیتی و اخلاقی، بیش از آنکه به گفته بنگرد به گوینده می نگرد و مشروعیت و درستی سخن را بر اساس عملکرد گوینده و پابندی او به گفته هایش می سنجد. خداوند متعال بر این نکته بارها تأکید نموده و از دعوتهای حق خواسته است تا خود حق گرا باشند و گفته و کردارشان منطبق بر هم باشد. به گفته امام علی (ع):

اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله؛^{۵۹}

بزرگ ترین عیب آن است که چیزی را عیب بدانی که مانندش در تو وجود دارد.

۲-۷. مهار انگیزه ها

هر گونه انگشت گذاشتن بر انگیزه ها از سوی شخص مورد نقد، حرکتی است در جهت فرار از نقد و تن ندادن به آن. اما ناقد خود بهتر از هر کسی از انگیزه هایش با خبر است. هر چند گاه ناقد نیز از عمق انگیزه های خود با خبر نیست و ناخودآگاه انگیزه اصلی را در پس انگیزه ای دیگر پنهان می کند، لیکن با کمی خودکاوی و صداقت، هر کس محرک خویش و آنچه وی را به نقد دیگران برانگیخته است، خواهد شناخت:

بل الانسان علی نفسه بصيرة و لو القی معاذیرة؛^{۶۰}

بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می شناسد، هر چند به زبان عذرها آورد. تصور نشود که اگر کسی از سر حسد به نقد این و آن پرداخت و بر آنها خرده گرفت، کسی متوجه انگیزه اش نمی گردد؛ بر عکس: «به محض اینکه از سر حسادت دست به عملی می زنیم، دیگر قادر به مخفی کردن غلیان درونی مان نیستیم و ناظران به وضوح متوجه حقارت اخلاقی ما خواهند شد.»^{۶۱} این نکته تنها به حسادت اختصاص ندارد، جاه طلبی، فضل فروشی و مانند آنها نیز به وسیله ناظران، دیر یا زود آشکار خواهد شد. امام علی (ع) این واقعیت را به درستی چنین منعکس می سازد:

ما اضر احد شیئاً الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه؛^{۶۲}

هیچ کس چیزی را در دل نپنهان نکرد، جز آنکه در سخنان بی اندیشه اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار.

ناقد نیز انسان است با همه ضعف‌ها و قوت‌هایش. نمی‌توان از او انتظار داشت تا یکسره انگیزه‌هایش را کنار بگذارد و یا آنها را انکار کند، اما: «با توجه به همه این ملاحظات، حداقل جوانمردی و انصاف باید از نظر دور داشته نشود، که اگر بشود، ما با یک دغل و یک ناقد «قلب» سرو کار خواهیم داشت.»^{۶۳}

۳-۷. استفاده از زبان مناسب

یکی از زخم‌های چرکین که غالب افراد مورد نقد بر آن انگشت می‌گذارند، این است که منتقد جانب ادب را رعایت نکرده است. عرصه نقد، عرصه فحاشی نیست. اگر کسی در صدد کینه‌توزی و عقده‌گشایی باشد، مسئله‌ای دیگر است، اما اگر مقصود از نقد رفتار یا گفتار کسی، اصلاح او باشد، به احتمال بسیار زبان و لحن زننده هیچ تأثیر مثبتی نخواهد داشت. نقد، گزنده و دردآور است و ناقد اگر در پی تأثیر گذاری است، باید از این درد بکاهد و اگر هم نمی‌تواند لاقبل بر آن دردی تازه نیفزاید و بر زخمی که ناشی از نقد است، نمک دشنام نپاشد. ناقد باید این نکته را همواره مد نظر داشته باشد که واژه نقد رماننده و هراسناک است، لذا از آلودن آن به تعبیرات گزنده و گاه توهین‌آمیز پرهیزد.

اما زبان نقد یک جنبه دیگر هم دارد که مهم‌تر است و آن آینه‌نمایی آن است. زبان هر کس شخصیت او است. ما از طریق واژگانی که هر کسی دارد، درباره او قضاوت می‌کنیم. زبان گفتاری و نوشتاری شخص و نحوه کاربردشان، سبک تفکر و اندیشه و منش و شخصیت انسان را نشان می‌دهد. سبک سخن هر کس و زبانی که به کار می‌گیرد، ناخواسته شخصیت او را نشان می‌دهد، تا آنجا که شوپنهاور، سبک را «سیمای فکر انسان می‌خواند و آن را برای شناخت خلق و خوی شخص مطمئن‌تر از صورت و چهره او می‌یابد.»^{۶۴}

حال جای این پرسش است که زبان مناسب چیست؟ پاسخ به این پرسش دشوار است و نمی‌توان قاعده‌ای به دست داد که بر اساس آن دقیقاً زبان مناسب را در همه حال از زبان نامناسب جدا کنیم. اما توصیه‌های چندی می‌توان کرد که طبق آنها می‌توانیم امیدوار باشیم که زبان ما مناسب است:

یک. پرهیز از کلمات تحقیرآمیز و تعبیرات کنایی

دو. پرهیز از طنز: عرصه نقد، عرصه لطیفه‌گویی و یا فکاهه‌نویسی و دست‌انداختن

کسی نیست.

سه. استفاده از زبان سرراست و مستقیم: پاره‌ای کلمات غالباً به گونه‌ای مستقیم و بی‌ابهام معنا را به ذهن خواننده یا شنونده منتقل می‌کنند؛ حال آنکه پاره‌ای کلمات متضمن معانی ضمنی دیگری هستند. این معانی نیز به دلیل تنوع و گستره‌ای که دارند، نمی‌توان پیش‌بینی کرد که کدام یک از آنها به ذهن خواننده یا شنونده خطور خواهد کرد. از این رو در پاره‌ای کتاب‌ها از دو زبان نام برده شده است: زبان سرراست و زبان ضمنی یا دارای معنای ضمنی.^{۶۵} البته هر یک از این دو ممکن است مناسب باشد. برای مثال در نوشته‌ها یا سخنرانی‌های علمی و گزارش‌های رسمی باید از زبان مستقیم استفاده کرد؛ حال آنکه در طنز و ادبیات توصیفی چه بسا زبان ضمنی مناسب‌تر باشد. به هر حال توجه به سطوح زبان و استفاده از زبان مناسب و سرراست در نقد، هم هنرمندی و ظرافت ناقد را نشان می‌دهد و هم گویای تعهد اخلاقی او به کاری است که می‌کند.

چهار. پرهیز از واژه‌های نخ‌نما: پاره‌ای از کلمات از فرط به کار رفتن در فضاهای مختلف به تدریج مانند سکه‌ای که بر اثر دستمالی شدن مکرر نقش خود را از دست می‌دهند و دیگر نوشته‌های روی آنها خوانده نمی‌شود و معنای خود را از دست می‌دهند. هنگامی که این گونه کلمات را می‌شنویم تنها با حدس و احتمال و شناختی که از گوینده داریم به معنای آنها پی می‌بریم؛ آن‌هم با تردید. برای مثال اوصافی مانند حیرت‌انگیز، فوق‌العاده، وحشتناک، بی‌نظیر، چنان کاربرد گسترده، متفاوت و حتی متضادی دارند که نمی‌توان قاطعانه گفت کدام معنا مورد نظر است. این کلمات بیش از آنکه بار معنایی مشخصی داشته باشند، بار عاطفی فراوانی دارند و تنها نشان می‌دهند که گوینده آنها در حال بیان احساسات و عواطف شدید خویش است. شاید به کار بردن این گونه کلمات در جمع‌های دوستانه مجاز باشد؛ اما در عرصه نقد که زمینه بدفهمی و تفسیرهای ناخوشایند فراهم است، به هیچ روی مجاز نیست.

با کنار گذاشتن این بارهای عاطفی منفی در سخن، می‌توانیم امیدوار باشیم که زبان ما پیراسته از عوامل تحریک‌زا و خارهای مگیلان باشد و کمتر کسی را برنجاند. بنابراین می‌توان زبان مناسب را زبانی خنثا دانست که تنها در پی انتقال دادن اطلاعات با کمترین درصد تحریف است. هر جا هم درباره مناسب یا نامناسب بودن زبان و لحن خود دچار تردید شدیم، کافی است فرض کنیم دیگری قرار است با همین لحن با ما سخن بگوید و ما را مخاطب خود سازد؛ اگر آن لحن را گزنده دیدیم، مطمئن باشیم که چنین است و به هوش باشیم که مرگ حق را فقط برای همسایه نخواییم.



۴-۷. پرهیز از کلی‌گویی

در مقام نقد به هوش باشیم تا از کلی‌گویی پرهیزیم. اگر به کتابی نقدی داریم، به جای آنکه بگوییم این کتاب به درد نمی‌خورد یا ضعیف است، مشخص کنیم که کدام قسمت کتاب ضعیف یا دارای مشکل است. چنین نگرشی گویای دقت و پابندی ناقد و تعهد اخلاقی او است.

۵-۷. تعیین معیارها

هر ناقدی از موضعی شروع می‌کند و از چشم‌اندازی به مسئله می‌نگرد و بر اساس معیارهایی دست به نقد می‌زند. وی همچنین انسانی است که ذوق و سلیقه خاصی دارد و این ذوق و سلیقه در داوری و قضاوت او مداخله می‌کند. از این رو ناقدی که اخلاقاً خود را در برابر گفته و نوشته اش مسئول می‌داند، باید هم برای خود و هم برای مخاطب نقدش دو نکته را روشن سازد: نخست اینکه معیارهای داوری و نقد او چیست و دیگر اینکه در این میان سلیقه او تا چه حد دخالت داشته است. توجه به این دو عنصر در رفع بسیاری از سوء تفاهم‌ها کمک می‌کند.

نکات پنج‌گانه بالا در حقیقت به دو اصل قابل ارجاع است: یکی پاکی ضمیر ناقد و دیگری استفاده از شیوه‌های مناسب. به تعبیر دیگر ناقد نخست باید به لحاظ اخلاقی صلاحیت کسب کند و دوم آنکه با روح انسان و ظرایف آن آشنا گردد تا بتواند نقدش را مؤثر سازد. کسی که هنوز با خودش در تعارض است، ناقد خوبی نیست. کسی که ظرفیت افراد و رگ حساس آنها را نمی‌شناسد ناقد خوبی نیست و کسی که نقد را مانند هر هنری نیازمند آموزش و تعلیم و مهارت‌یابی نداند، ناقد خوبی نیست. با همه تمهیداتی که ممکن است ناقد به عمل آورد، باز چه بسا افراد نقد را تلخ ببینند. اما این تلخی دیگر ربطی به ناقد ندارد؛ طعم حق تلخ است، اما سودمند:

ان الحق ثقیل مریء و ان الباطل خفیف و بیء؛^{۶۶}

حق سنگین اما گوارا، و باطل سبک است لیکن در کام چون سنگ خارا.

پس باید خود را به این تلخی عادت داد و آن را بر گوارایی باطل ترجیح داد که «حقیقت به ناچار تلخ است و از این تلخی، زهر کشنده بیزاری و دشمنی به بار می‌آید. اما خوشگویی و حقیقت‌پوشی از آن شوم‌تر است؛ زیرا بر خطای دوست لبخند زدن، او را در سرآشینی پرتگاه دیدن و دست‌یاری دراز نکردن است.»^{۶۷}

□ پی‌نوشت‌ها:

۱. مطهری، مرتضی، الهیات شفا، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۸۲.
۲. مطهری، مرتضی، مقالات فلسفی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۴۹.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، شرح و توضیحات آیت الله مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۸۹.
۴. مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادیگری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲، ص ۸۸.
۵. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴.
۶. همان، ج ۱، پانویست ص ۶۰.
۷. همان، ج ۲، ص ۲۴۱.
۸. همان، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰.
۹. مطهری، مرتضی، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵.
۱۰. انوشه، حسن، ادبیات نقد در فرهنگ اسلامی، نامه فرهنگ، سال ۱۲، شماره ۴۴، تابستان ۱۳۸۱، ص ۱۳۶.
۱۱. شهباز، حسن، سیری در بزرگترین کتاب‌های جهان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.
۱۲. لودویگ ویتگنشتاین، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۲۶.
۱۳. مصیبت نویسنده بودن، گزینش و ترجمه: سیروس طاهباز، تهران، انتشارات به نگار، ۱۳۶۸، ص ۱۵.
۱۴. قزوینی، ملا محمد حسن، کشف النظار عن وجوه مراسم الاهتداء (فی علم الاخلاق)، قم، کنگره فاضلین نراقی، بی‌تاریخ، مقدمه، ص ۱۹.
۱۵. اسلامی، سید حسن، اخلاق نقد، قم، نشر معارف، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵-۱۱۲؛ «موانع نظری تولید علم در حوزه‌های علمیه»، سید حسن اسلامی، درآمدی بر آزاداندیشی و نظریه پردازی در علوم دینی، (مجموعه مقالات، دفتر دوم) قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۴، ص ۴۰.
۱۶. اخلاق نقد، پیشین، ص ۱۶-۲۲.

۱۷. همان، ص ۲۳.
۱۸. ولاتقف ما لیس لك به علم. ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولاً (اسراء، آیه ۳۶).
۱۹. شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح: محمد بن عبد الوهاب قزوینی و مدرس رضوی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰، ص ۴۶۲.
۲۰. احمدی، بابک، مارکس و سیاست مدرن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴.
۲۱. احزاب، آیه ۷۰، ترجمه: آیتی، تهران، سروش، ۱۳۷۴، ص ۴۲۸.
۲۲. زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.
۲۳. غرر الحکم، کلام ۱۰۰۶۳.
۲۴. پوپر، کارل، اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه: علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۶۵ و ۶۶.
۲۵. گلستان سعدی، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ص ۱۲۶.
۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ترجمه: سید جعفر شهیدی، ص ۷۰.
۲۷. اتلاق نقد، پیشین، ص ۹۱-۱۰۲.
۲۸. معصومی همدانی، حسین، «پاسخ دندان شکن»، نشر دانش، سال ۱۹، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷ و ۸.
۲۹. نائل خانلری، پرویز، «انتقاد»، مجله سخن، سال دوم، شماره هشتم، شهریور ۱۳۲۴، ص ۵۶۵.
۳۰. تکلم بالقول المضلل حاسد و کل کلام الحاسدین هراء (نفتح الطیب، من غصن الاندلس الرطیب، احمد بن محمد المقرئ التلمسانی، تحقیق: احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۸، ج ۴، ص ۳۲۰).
۳۱. آمدی، تصنیف غرر الحکم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ص ۲۲۶.
۳۲. امام خمینی، صحیفه نور، تهران، ج ۱۴، ص ۹۷.
۳۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، خود مشت و مالی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۸، ص ۲۵.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۶۲.
۳۵. حوار بلا ضفاف، صادق جلال العظم، جرى الحوار صقر ابو فخر، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۹۸، ص ۷۱.

۳۶. همان.
۳۷. «پاسخ دندان شکن» پیشین، ص ۸.
۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.
۳۹. اسلامی، سید حسن، رویای خلوص؛ بازخوانی مکتب تفکیک، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۳، ص ۳۲۲-۳۳۲.
۴۰. فرامرز قراملکی، احد، اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳، ص ۱۶۸.
۴۱. آینه پژوهش، سال ۱۳، شماره ۷۶، ص ۸۷. مقصود، نقل تعبیراتی است که از فرط تکرار حالت کلیشه‌ای به خود گرفته است و کاری به نویسنده آنها نیست.
۴۲. کیهان اندیشه، شماره ۵۶، ص ۶۶.
۴۳. آینه پژوهش، سال ۹، شماره ۵۳، ص ۶۱.
۴۴. همان.
۴۵. همان، سال ۵، شماره ۲۵، ص ۷۲.
۴۶. بیات، شماره ۴۱، ص ۶۷.
۴۷. در این باره، ر. ک: تهافت التهافت، مقدمه سلیمان دنیا، ص ۲۱.
۴۸. خرمشاهی، بهاء الدین، «آیین نقد کتاب»، نشر دانش، سال ۴، شماره ۳، فروردین ۱۳۶۳، ص ۱۲.
۴۹. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۶۵.
۵۰. برای آشنایی با برخی از این شیوه‌های غیر اخلاقی در مواجهه با رقیب ر. ک: اسلامی، سید حسن، «درآمدی بر اخلاق مناظره از دیدگاه اسلامی»، سنت گفت و گو و مناظره با ادیان و مذاهب (مجموعه مقاله)، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۴، ص ۱۶۰.
۵۱. در این نقل قول‌ها، آگاهانه از ارجاع دادن خودداری شده است.
۵۲. اسلامی، سید حسن، «آستینانی و سنت فلسفه‌ستیزی»، جلال حکمت و عرفان، به کوشش محمد جواد صاحبی، قم، احیاگران، ۱۳۸۴، ص ۴۴۷.
۵۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۴۴۲.

۵۴. بلخی، جلال‌الدین محمد، مثنوی، تصحیح: محمد استعلامی، تهران، ۱۳۷۲، دفتر اول، ص ۲۴.

۵۵. همان، دفتر چهارم، ص ۷۰.

۵۶. غررالحکم، ص ۴۸۱.

۵۷. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۵۸. انجیل برنابا، ترجمه: حیدرقلی سردار کابلی، ویراسته جمشید غلامی نهاد، تهران، نشر نیایش، ۱۳۷۹، ص ۵۴۶.

۵۹. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

۶۰. قیامت، آیه ۱۴ و ۱۵.

۶۱. کولاکوفسکی، لشک، درس‌هایی در باب مقولاتی بزرگ، ترجمه: روشن وزیری، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱، دفتر سوم، ص ۴۵.

۶۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۶، ترجمه: شهیدی، ص ۳۶۴.

۶۳. اسلامی ندوشن، محمد علی، جام جهان بین، تهران، نشر جامی، ۱۳۷۰، ص ۲۸۷.

۶۴. زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳، ص ۶۷۸.

۶۵. درباره تفاوت‌های سبکی این دو نوع زبان ر. ک :

Handbook for Writers, Maxine Hairston, The Scott, Foresman, Longman, New

York, 1999, p. 206

۶۶. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۶، ترجمه: شهیدی، ص ۴۲۹.

۶۷. سیسرون، عیش پیری و راز دوستی، ترجمه: محمد حجازی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۱۳۶۰، ص ۱۰۱.